

حامد عسکری می‌گوید خانه‌به‌دوشان
بیشتر غم سیلاب دارند
**عملیات علیه
اجاره‌نشینی**



سیدامیر سادات موسوی تمام اثاثش را
در یک کوله جمع کرده است
**دنیا را در کوله‌ات
جایده**



مرتضی درخشان مخالفت خود را
با معضل اثاث کشی اعلام کرد
**اصلا چه کاری
است؟**



زینب مرتضایی فرد اعتقاد دارد که دوره
اجاره‌نشینی، خوش‌نشینی گذشته است
**اثاث‌کشی
در ۵ سال**



ویژه‌نامه آخر هفته روزنامه جام جم ■ شماره دوازدهم ■ ۴ صفحه

پنجشنبه ۳ تیر ماه ۱۴۰۰ ■ شماره ۵۹۷۰

۱۳

هفتک جام جم

این شماره هفتک جام جم برای کسانی است
که وقتی به اثاث‌کشی فکر می‌کنند کم‌رود می‌گیرند

در ستایش یک جا نشینی



تصاویری چنین مستندی از روزی که همه می‌توانند از عکس، چاره‌های زندگی، جام جم

اگر می‌خواهید از شر اثاث‌کشی خلاص شوید تنها راه این است که اثاث‌کشی نکنید!

عملیات علیه اجاره‌نشینی



حامد عسکری

شاعر و نویسنده‌ای که
می‌تواند پای اثاث‌کشی
پنج‌واحد آپارتمان را
آتش بزند

اسم اثاث‌کشی که می‌آید ذهن آدمیزاد می‌رود به دو طرف و نزدیک است که در این کشاکش به دو سمت محور ذهنی حتی جر بخورد، چگونه؟ حالا یک پای بریز بیا بنشین برایت بگویم چگونه. بنده خودم شخصا وقتی

عزیزی می‌گوید: اثاث‌کشی داریم دو فولدر توی کله‌ام وا می‌شود. یک فولدر محتویاتش این است که خب الحمدا... پول و پله‌اش را زنده به سم‌گاو و جمع و جور کرده خودش را و به فضل پروردگار متعال یا یکجا را خریده یا این‌که یک جای بزرگ‌تر یا بهتر را اجاره کرده است و یک خواب به خواب‌های خانه اضافه کرده یا از منفی یک و زیرپله آمده بالا روی زمین یا رفته دوتا محله و کوچه و خیابان بالاتر... یا یک جای آسانسوردار یا انباری یا پارکینگ دار خریده و از آن جای قبلی زده بیرون، فولدر بعدی‌ای که توی ذهنم باز می‌شود این است که ای وای، بنده خدا! نکند مریضی و مشکلی پیش‌آمد کرده، مجبور شده جمع کند برود یک جای کوچک‌تر یا پایین‌تر. یا نکند فروخته و مجبور به مستاجری شده، یا هزار تا فکر و خیال مزخرف دیگر... همیشه دوست دارم به محتویات فولدر اول فکر کنم و فولدر یا همان پوشه جدید را بی‌خیال شوم ولی خب به لطف و مدد و عنایت آقایان و اعظام سیاست و اقتصاد و نیز کروانی لامصب بای‌دیفاتل یا همان خود به خود مدتی است که اصلا پوشه اول با منی‌شود یا باز که بشود هنگ می‌کند و کلا برنامه عوض می‌شود.

اثاث‌کشی اصولا مزخرف است و پدر درآور اگر به خاطر فولدر دوم باشد که دیگر یک ماه ای دوماه شما درست وسط جهنم دارید زندگی می‌کنید و این اصلا درست نیست، این‌که تا دو سه ماه نمی‌دانی بشقاب‌ها کدام کابینت و نمک توی کدام کابینت اصلا چیز قابل تحملی نیست، این‌که شیر آب داغ و سرد دستشویی را هی توی خانه جدید قاطی می‌کنی و یک جاهایی یک جوری می‌سوزد که اجاره دادن یادت می‌رود هم از این بدبختی‌هاست. توی همین کروانی لا‌کردار چندان از دوستان خودم مجبور به اثاث‌کشی شده‌اند و جابه‌جایی مسکن... این‌که دو ماه دنبال خانه می‌گشتند و مجبور شده‌اند کلا مثلا از شرق بروند جنوب تهران یک بحث بحث دوم سر و کله زدن با نصاب کابینت و شیرآلات و چاه بازکن و اینها هم یک طرف و پولی که ارزشش نصف شده و خانه‌ای که یک خوابش حذف شده هم قوزی بالای قوز.

به همه اثاث‌کشی‌های مهم زندگی‌ام فکر می‌کنم و تا جایی که صفحه جا بدهد و صفحه‌بند محترم

هی‌گوشی‌ور ندارد داخلی‌ام را بگیرد که فلائی مطلبیت را بچلان؛ برایتان از تجربیات اثاث‌کشی در زندگی‌ام می‌گویم.

📌 **تابستان‌های متمادی**

پدرم سال‌های آخر خدمتش توی آموزش و پرورش یک مدرسه غیرانتفاعی راه انداخت. طبیعی است که

مدرسه، ساختمان می‌خواهد و ساختمان وسایل و تجهیزات. خانه‌های بم معمولاً بزرگ بود و چند اتاقه و خانه‌های قدیمی‌ترش جان می‌داد برای مدرسه شدن. معمولاً پدر، قراردادهای دوساله می‌بست و توی این دو سال طبیعتاً تعداد ثبت‌نامی‌های مدرسه‌مان افزایش می‌یافت و ما باید مدرسه را عوض می‌کردیم، قرارداد که

نوشته می‌شد، ما بودیم و جابه‌جا کردن دویست سیصدتا صندلی، ده دوازده تا تخته سیاه، چندتا کمد و کامپیوتر و هر چیزی که فکر کنید توی یک مدرسه باید وجود داشته باشد. حالا تو فکر کن یک روز این اثاث‌کشی افتاده بود درست توی همان روزی که ایران و ایرلند بازی داشت و ما قرار بود برویم جام‌جهانی... جوادخان خیابانی یک‌جایی زنده روی آنتن یک چیزی به آرش برهانی می‌گوید که آرش هنگ می‌کند، دیده‌اید؟ جوادخان می‌پرسد: دربی بازترین دربی باز دربی کیه و آرش عین سیامک انصاری توی دوربین زل می‌زند و جوابی ندارد... آن سال ما جام‌جهانی نفرتیم و اثاث‌کشی مزخرف‌ترین حالت اثاث‌کشی را داشت نشان می‌داد... یک روز عصر مادرم خیال همه را راحت کرد. خانه ما ۹ اتاق داشت. به پیشنهاد مادر، ما خانه‌مان را کردیم مدرسه و یک خانه کوچک‌تر اجاره کردیم، هم اجاره کمتری دادیم و هم دیگر از شر اثاث‌کشی مدرسه راحت شدیم... شهریور ماه بود که خانه خودمان را مدرسه کرده بودیم و دی‌ماه بود که زلزله شد. خانه‌ای که اجاره کرده بودیم، خیلی نریخت و کشته نداد و خانه خودمان که مدرسه بود و قدیمی‌تر ویرانه‌ای بود که نگو و نپرس... اگر آن روز خدا به زبان مادرم نداده بود و بابا به حرفش گوش نکرده بود، قطعاً الان حامدی نبود که برایتان چیزمیز بنویسد اینجا.

سه سال از زلزله گذشته بود، آمده بودم تهران دانشجو بودم... همان سال‌ها چشم‌های دختری اذیتم می‌کرد، رفتم گفتم تا بیست و چهارسالگی را تنها قدم زدم از این به بعد با هم قبول است؟ یک‌سال طول کشید تا بله را گفت. بله را که گفت قرار شد به خاطرش جشن بگیریم، بله گفت و حالا دو تا بچه داریم و چهارده سال است همسفریم و همسر... یک شصت متری بیست ساله طبقه دوم توی ستارخان اجاره کردیم... با پولی که داشتم چیزی بهتر از این نمی‌شد اجاره کرد. قرارداد را که بستم، کلید را که بنگاهی داد تازه شروع داستان بود، خانه مدتی ساکن نداشت، دقیق یادم است برای راه‌اندازی کولر به یکی رنگ زدم دستش بند بود شماره پسرش را داد که این کاره بود، خودکار دم‌دستم نبود و با نوک انگشتش روی دوده‌های نشسته روی رنگ دیوارها شماره را یادداشت کردم، تمیزکاری و اثاث‌کشی انجام



شد و ما چهارسال آنجا نشستیم.

خانه دومی که جابه‌جا شدیم خیابان سمیه بود، آن سال‌ها کسی نبود که به ما بگوید نرو سمیه. ما رفتیم سمیه... آنجا قدیمی‌تر از ستارخان. اینجا دیگر بازسازی هم لازم داشت، داشتیم کانال کولر را با فرز می‌بردیم که به جای دیگری هدایتش کنیم جرقه‌هایش ریخت توی پاسیوی طبقه اول و دردرستان ندهم رختخواب‌های بنده خدا که آنجا بود آتش گرفت، خیلی خدا رحم کرد که آتش به کپسول‌های گازی که گوشه پاسیو بودند سرایت نکرد وگرنه آن پنج واحد را می‌فرستادیم روی هوا. اثاث‌کشی آخرم همین سه سال پیش بود، سر یک قسه‌ای مجبور شدم از خانه سمیه بلند شوم. بنگاه به بنگاه و املاکی به املاکی پی رهن و اجاره بودیم که دیدیم یک بنده خدایی واحدی را برای فروش گذاشته. قیمت ملک هنوز ترکیده از این انفجار اتمی نشده بود. یک کمی خودت را، سفره‌ات را می‌چلانی می‌شد یک کارهایی کرد، ما هم همین کار را کردیم. برنامه این بود که کار را بی‌خیال شده بودم و می‌رفتم صبح‌ها تا عصر واحد می‌دیدم و عصرها می‌رفتم به همسر گزارش می‌دادم که یک صدمتری دیدم فلان و یک هشتاد متری دیدم بهمان. آن روز عصر با فروشنده قرارمان را گذاشتیم. آمد.

حرف‌هایمان را زدیم. پیرمرد راه آمد. قبول کرد. خرد پولش را دادیم، کلید را همان عصر تحویلیم داد و قرار شد شش ماه بعد که تسویه کردم سند را به نام بزند، کلید را گرفتیم و رنگ زدم به همسرم پاشو بیا فلان ادیس. گفت اجاره؟ گفتم نه خریدم. خدا بخواد چشم شیطان کر و گوشش کور تا یک چندسالی احتمالاً اثاث‌کشی نخواهیم داشت و این خیلی حس خوبی است. من قرار بود راجع به اثاث‌کشی چیزمیز بنویسم ولی نمی‌دانم چرا مطلب لیز خورد سمت خانه عوض کردن و اجاره و خرید، البته بی‌ارتباط با هم نیستند و به نوعی می‌شد این ستون را هم از حقیر پذیرفت.

📌 📌 📌

از سر کار آمد دید صاحبخانه اثاثش را ریخته توی کوچه و دارد سر زن و بچهاش داد و بی‌داد می‌کند. پیرمرد کفاش بود، درآمد آنچنانی نداشت، توی کوچه دلش شکست، توسل کرد به امام عصر(عج) روی سادگی‌اش گفت: دورتان بگردم شما اهل بیت را خیلی اذیت کرده‌اند، مسموم شده‌اید شکنجه شده‌اید، اسیری و زندان رفته‌اید ولی قربان‌تان شوم شما مستاجری نکشیده‌اید، از همه اینها سخت‌تر است. به دو روز نکشید حضرت را دید، کمکش کردند، خانه خرید و برای همیشه از اثاث‌کشی راحت شد.